

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۹) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِئَةَ اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخَّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۱۰)»

ربوبیت یعنی برنامه‌ریزی

بحث شد که مشرکان دو مسئله را مطرح کردند: ۱- «إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ» ۲- «وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ»؛ یعنی «وانا لفی شک مریب». این که این شک دغدغه دار چه بوده و این دعوت به چه توحیدی بوده که شک دغدغه دار و اضطراب‌زا ایجاد می‌کرده؟!

عرض کردیم که [از بین تقسیمات توحید به] توحید خالقی و توحید ربوبی و توحید افعالی، [مشکل مشرکین] توحید خالقی نبوده و [خالق را] باور داشتند و ربوبیت تکوینی و این که پرورش این عالم را چه کسی به عهده دارد، قبول داشتند که خدا به عهده دارد؛ لذا مشکل داستان و چیزی که دغدغه و اضطراب ایجاد می‌کند، پذیرش توحید ربوبی تشریحی است، و همین پذیرش توحید ربوبی؛ یعنی این که من این کاتالوگ را استفاده نکنم، می‌شود توحید عبادی؛ یعنی اتخاذ توحید ربوبی می‌شود توحید عبادی و این موقع آدم می‌فهمد که وقتی آدم نماز می‌خواند چه جمله بزرگی دارد می‌گوید: «ایاک نعبد» این تنها تو را می‌پرستیم؛ یعنی ما تنها و تنها زیر برنامه تو می‌رویم؛ چون توحید ربوبی تکوینی و توحید خالقی وجود دارد، چه شما بپذیری، چه نپذیری! عمده این است که شما آن برنامه توحید ربوبی تشریحی را بپذیری و «ایاک نعبد»؛ یعنی من فقط برنامه را از تو می‌گیرم و از احدی دیگر من برنامه نمی‌گیرم. وقتی می‌خواهم ستون‌های برنامه‌ریزی خودم را تنظیم نکنم چه در محیط شخصی خودم و چه در محیط اجتماعی و خانوادگی خودم و چه در محیط‌های اجتماعی کلان و محیط‌های سیاسی کلان، خطوط کلی را از این جا

می‌گیرم و لاغیر! این که اتخاذ توحید ربوبی می‌شود توحید عبادی، مفهومی است که در خود قرآن هم وجود دارد؛ مثلا

(سؤال) ج: آن جدلی است که با حضرت ابراهیم کرده و حضرت گفته خدا احیا و اماته می‌کند و او گفته: دست من است و بعد یک چیزی را مثال زده که اصلا احیا و اماته نیست. «إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ» (بقره: ۲۵۸) بعد چه کار کرده؟ دوتا زندانی را آورده گفته یکی را می‌کشم (اماته) و یکی را آزاد می‌کنم (احیا) و چون فقط یک کَل (جدالباطل) گذاشته؛ برای همین حضرت ابراهیم اصلا جواب او را نداده و سریع از روی این استدلال رد شده و رفته روی یک مثال مشخص تر. می‌بینید اصلا حضرت ابراهیم نگفته که این که نشد احیا و اماته! تو به چه می‌گویی احیا و به چه می‌گویی اماته؟! لذا اصلا حضرت ابراهیم این استدلال را فراموش می‌کند. آدم فکر می‌کند که در این بخش حضرت ابراهیم کم آورده! آیه دارد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ»: آیا ندیدی آن کسی را که با ابراهیم محاجه کرد به صرف این که خدا به او مُلک داده؛ یعنی وقتی مُلک را به یک آدم بی‌ظرفیت بدهند، شروع می‌کند به کُری خوانی! چنانچه دارد: «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ * إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ» (قلم: ۱۴-۱۵) اصلا به صرف این که به او مال و بنین دادند، شروع می‌کند به حرف زیادی زدن! تا قرآن به او دادند می‌گوید: این‌ها افسانه است؛^۱ (در گذشته مال و بنین برای خودش هیمنه‌ای داشته)

«إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ» این جا سریع بحث تمام می‌شود و ابراهیم یک چیز دیگری می‌گوید: «قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

(سؤال) ج: چون که این توحیدها گره خورده به همدیگر است، یک جایی او را گیر انداخته. اول گفته: «إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» او هم فن بدلس را زده «قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ» و بعد حضرت ابراهیم این داستان را ول می‌کند و یک مورد دیگر را بیان می‌کند که دیگر دست طرف نیست.

^۱ الان بنین زیاد داشتن بی‌کلاسی است. الان جوک‌هایی دارد در می‌آید با مضمون‌های نو. گاهی جوک‌ها یک خط کلی دارد که در جوک‌های مختلف تکرار می‌شود، ولی الان جوک‌هایی دارد می‌آید که مضمون آن هم جدید است. مثلا به مرغه می‌گویند چرا تخم نمی‌گذاری؟ می‌گوید: خوسمان گفته برای یک تخم مرغ ۵۰ تومانی هیکلت را به هم نزن!

(سؤال) ج: کسی اینقدر دیوانه نیست که فکر بکند من مدیریت تکوینی دنیا را به عهده دارم. این که باران‌ها به فرمان من می‌آید! خورشید به دستور من این طرف و آن طرف می‌شود!

اگر با قرآن این‌گونه برخورد کنیم، قرآن تیر خلاص خورده! بعد فقط باید بگوییم: چه آدم‌های در طول تاریخ بوده‌اند! در حالی که این‌ها عبرت است و عبرت این است که بفهمیم این‌ها کسانی بودند شبیه خود ما با طرز تفکرهای خود ما، فقط در یک محیط‌های اجتماعی دیگر! همین داستان‌ها بوده و بت‌پرستی چیز خاصی نبوده. اصلاً تاریخچه‌ی بت‌پرستی دقیقاً مثل تاریخچه‌ی عکس‌اُتمه است که عکس فوتبالی آن را هم کشیده‌اند که حضرت علی ایستاده و بقیه ... باید یک فقیه علوی با جسارت پیدا بشود که این عکس‌ها را آتش بزند! و بگوید: این‌ها ورق‌پاره است. در جریان بت‌پرستی هم آمده‌اند برای واسطه‌ها و اسمائی که واسطه تقرب بودند، هیکل‌هایی تراشیدند برای این که ببینندشان! آنقدر در این زمینه کار کردند که برای این‌بت‌ها هویت مستقل قائل شدند. و این بت‌ها دیگر جلوه نبودند، بلکه برای خودشان مستقلاً یک چیزی شدند. همین کار را ما داریم با ائمه می‌کنیم! چند وقت دیگر مجسمه‌شان را می‌تراشیم.

وقتی کسی کار فرهنگی می‌کند، باید یک دور جامعه را اسکن بکند و ببیند عقبه‌ی فرهنگی این جامعه چه بوده؟! جدیداً چه دارد می‌شود؟ در این مورد دیده‌ام که قبلاً اصلاً این جور نبود و امروز بحث عکس‌اُتمه فراگیر شده! قبلاً فقط عکس حضرت علی بود آن هم خیلی به ندرت! بعدها در هر هیئتی بنر آن را زدند و یواش یواش مستقل می‌شود و به خود همین عکس متوسل می‌شوند و شفا می‌گیرند. یکی از زنگ‌خطرها در هیئت‌ها مانور روی حضرت ابالفضل، بیش از خود ائمه، است که یک عقبه‌ی فرهنگی دارد^۲. البته که حضرت ابالفضل خیلی مهم است ولی این چیزی که دارد روی آن مانور داده می‌شود، یکی به خاطر زیبایی حضرت ابالفضل است. یکی به خاطر صحنه‌ی شهادت حضرت ابالفضل است که نوع شهادت ایشان خیلی خاص شده و یکی به خاطر باب‌الحوائج بودن ایشان است. خیلی هم حال می‌کنیم که مسیحیان هم به حضرت ابالفضل متوسل می‌شوند، در حالی که مسیحیان حضرت ابالفضل را قبول ندارند، بلکه آنان یا قمر بنی هاشم را قبول دارند، یا باب‌الحوائج؛ چون اگر ابالفضل را قبول دارند. چرا آن فضلی را که با آن ابالفضل ابالفضل شده، قبول

^۲. این جوک واقعیتی در پس خودش دارد: به یکی می‌گویند: ائمه را بشمار، ۱۳ تا می‌شمارد؛ یعنی حضرت ابالفضل که امام نیست! می‌گوید: از این تقی - نقی ها یکی را بردار ولی به این دست زن!

ندارند؟! پس چرا این گرایش ایجاد نمی‌شود؟! برای این که هر موجودی در دنیا چنین ویژگی داشته باشد [انسان‌ها به او متوسل می‌شوند] اگر بدانید مادر ترزا هم چنین ویژگی دارد، دنیا عاشق مادر ترزا نمی‌شوند؟! در مسائل فرهنگی یک زنگ خطرهایی راجع به ائمه وجود دارد. هیچ بعید نیست عاقبت این تصویرکشی راجع به ائمه به مجسمه‌سازی و بت‌پرستی منجر شود! به‌قدری مرز بت‌پرستی از خداپرستی و صراط مستقیم باریک است که اگر سعودی‌ها راجع به ما بگویند که این‌ها بت‌پرستند، پر بیراه نمی‌گویند. یعنی ما با ائمه‌مان جواری برخوردار کردیم که شأن آنان از جلوه بودن خارج شده و دارند خودشان هویت مستقل می‌شوند و خودشان دارند یک کارهایی می‌کنند. ظاهراً دیگر باذن الله کار نمی‌کنند و این‌ها دلیل بر نشناختن جایگاه امام است و این که اصلاً امام یعنی چه؟! و این که امام معصوم با حضرت ابالفضل بقیه فرق دارد.

(سؤال ج: این که قبر مطهر پیغمبر و ائمه باشد، حتی قبر یک آدم خوب مثل امام خمینی باشد و مردم بروند و با آن مفهوم واقعی‌اش شفاعت بطلبند، خوب است و مسائل آن در قرآن آمده. از آن طرف درباره قبر آدم بد آمده که «وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ» (توبه: ۸۴)؛ آدم سر قبر آدم‌های بد نباید بایستد و آدم سر قبر آدم خوب باید بایستد و شفاعت بطلبد، چه معصوم باشد چه نباشد، منتهای مراتب این توقع از آدم‌های عادی وجود ندارد که حساسیت داشته باشند که خط گم نشود، بلکه باید در آدم‌های آگاه و مسئولین جسارتی وجود داشته باشد، حتی در حد یک بخشنامه شهرداری می‌شود عمل کرد که این تصاویر ائمه را از هیأت بردارید! وگرنه دقیقاً همین کار می‌شود. اگر در لمس ضریح، بوسیدن و کشیدن به صورت، آن توحید گم نشود، اشکال ندارد، اما اگر یواش یواش آدم خطی را دارد طی می‌کند و به نقاط ناجوری می‌رسد، باید از همان اول جلوی آن را گرفت که سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پرشد نشاید گذشتن به پیل

(سؤال ج: در ابعاد مختلف چاپ می‌کنند. پشت تا کسی‌ها می‌زنند، و ابتذال همین است.

روایت است که «من انکر منکم قساوة فلیدنوا یتیمان»؛ کسی که می‌خواهد دلش قسی نباشد، خودش را به یتیمی نزدیک کند؛ چون خیلی‌ها پول می‌دهند، ولی خودشان نزدیک نمی‌شوند؛ یعنی فضایشان را عوض نمی‌کنند. این تعویض فضا خودش خیلی مهم است. این که خیری پول بدهد خوب است، ولی این اگر خودش

با یتیمی برخورد بکند، خیلی فرق می‌کند «من انکر منکم قساوة فلیدنوا یتیما فیلاطفه فلیمسح رأسه»؛ او را ملاطفت بکند و دست به سر یتیم بکشد «فَإِنَّ لِلْیَتِیْمِ حَقًّا»؛ این ایتم حقوقی دارند «و اشد من یتیم هذا الیتیم یتیما انقطع عن امامه»؛ شدیدتر از یتیم بودن یتیم، یتیمی است که از امامش منقطع شده. انگار که دیگر هیچ پناهی نیست و نظم عالم به هم ریخته. انگار هر سوراخی را نگه می‌داری، ده سوراخ دیگر باز می‌شود! این عدم دسترسی به امام است که مشکلات عصر غیبت را به وجود آورده.

اتخاذ ربوبیت و برنامه گرفتن در آیه ۳۱ سوره توبه «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ این نصارا و مسیحیان دانشمندان و راهبان‌شان را رب گرفته‌اند. وقتی این آیات متشابه را در پرتو آیات محکم معنا می‌کنیم، آیا معنایش پذیرفتن ربوبیت تکوینی ایشان است؟ نه! بلکه دستورات آن‌ها را قبول کردن است. دانشمندان‌شان گفته‌اند باید این جور عمل بکنید! با مسیح هم من دون الله همین برخورد را کردند، ولی آیا مگر حرف بدی زدند؟! درحالی که خدا می‌گوید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا»؛ درحالی که امر نشده بودند مگر این که اله واحد را عبودیت کنند، نه حتی مسیح را!

ذیل این آیه روایت است که «أما والله ما دعوهم الی عباده انفسهم و لو دعوهم ما اجابوهم»؛ والله این‌ها دعوت نکردند که بیایید ما را عبادت کنید و اگر هم دعوت می‌کردند کسی اجابت نمی‌کرد (دیوانه نبودند که بیایند بگویند بیایید ما را عبادت کنید و آن‌ها هم قبول کنند) «ولکن احلّوا حراما و ... فعبدوهم من حیث لا یشرعون»؛ آمدند قوانین خدا را تغییر دادند و حرام را حلال کردند و حرام را حلال کردند و لذا از جایی که نمی‌دانستند داشتند این‌ها را عبادت می‌کردند. این که احبار و رهبان بگویند: این جور باید زندگی کرد. و اقتصاد یعنی این! ورزش مملکت باید این جور تنظیم بشود! «یاک نعبد»؛ یعنی من زیر برنامه‌ی کس دیگر نمی‌روم!

اگر منشور و سند چشم‌انداز چند ساله می‌خواهیم بنویسیم، بر اساس این باشد که دانشمندان چه بگویند؟! فلاسفه قوانین آن را چگونه چیده‌اند؟! اقتصاددان‌ها در این زمینه چه حرفی دارند؟! این دقیقا می‌شود همین کار. ولی اگر این قرآن به عنوان هندبوک باشد و برگردیم ببینیم قرآن چه می‌گوید ...

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» و آنوقت تازه این «لا اله الا هو» ها معنا می شود.

(سؤال) ج: اگر عبارت را دقت بکنید، یک گپ دارد. در بحث های زبان قرآن گفته ام این گپ ها در قرآن تولید می شود برای این که این ها را باید جدا کنیم. در این آیه «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ» و نگفته «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» که این ها را شما به یک سیاق بگیرید و چرا؟ چون اگر احبار و رهبان من دون الله نباشد؛ یعنی اگر دانشمندان بخواهند خدایی نظر بدهند که اشکال ندارد، بلکه «احبارهم و رهبانهم» را «من دون الله» می گویند، ولی مسیح را که نمی توانند «من دون الله» بگویند، بلکه این ها مسیح را مستقلا گرفته اند.

(سؤال) ج: مشکل دوطرفه است؛ یعنی اگر احبار و رهبان وقتی براساس نظر خدا دارند رأی می دهند و مردم رأی این ها را بگیرند که اشکال ندارد.

مشکل هم در مردم بوده و هم در احبار و رهبان بوده؛ چون اگر در احبار و رهبان مشکل نباشد، چگونه می تواند، مشکل در مردم باشد؟ مثلا وقتی دانشمندی برپایه قرآن دارد نظر می دهد و مردم حرف او را اتخاذ کنند که چیز بدی نیست! مشکل باید دو طرفه باشد تا بشود مشکل. ولی مشکل بر سر مسیح یکطرفه است؛ چون مسیح به خودش دعوت نکرده «كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ» (آل عمران: ۷۹)؛ اصلا انبیاء نگفتند ما خدای شما هستیم و گفته اند: شما ربانی باشید.

پس اشکال در مسیح نبوده. اشکال در بقیه بوده که چه برخوردی با مسیح کرده اند، ولی در مورد احبار اشکال باید دو طرفه باشد تا اشکال ایجاد بشود؛ چون اگر یک احبار و رهبانی الهی نظر بدهند، این اتخاذ به این عنوان که مدیریت او را قبول بکنند که اشکال ندارد.

(سؤال) ج: آیا اگر این نظری الهی بدهد و مردم قبول بکنند، مشکلی دارد؟! مثل مردمی که مدیریت امام خمینی را قبول کردند.

(سؤال) ج: در این آیه اینقدر مطلب بیان نشده که مردم «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» می کنند. این آیه ظهورش واضح است. از آن طرف آن ها که «من دون الله» گرفته اند، مشکل دارند، مگر آن که این جوری تصور

کنیم که این کاری ندارد که آیا این الهی دارد حرف می‌زند یا الهی حرف نمی‌زند که در این صورت احبار مثل مسیح بشوند.

(سؤال) ج: من از مسیحیت آن موقع درباره ربوبیت تکوینی آنان به آن صورتی که احیا و اماته دست مسیح بوده خبر ندارم، ولی این را قبول می‌کردند که مسیح ما را زنده می‌کند و لذا می‌شود ربوبیت تکوینی هم برای مسیح قبول بکنند، همانطور که ما ربوبیت تکوینی را برای ائمه‌مان قبول داریم، منتها باذن الله!

(سؤال) ج: اهل کتاب با مشرکین در این زمینه مشترکند که خدا را قبول دارند. خالقیت و ربوبیت تکوینی خدا را هم قبول دارند، ولی افتراق آن‌ها در این است که آن‌ها کتب آسمانی دارند و این‌ها ندارند. تعبیری هم که قرآن راجع به اهل کتاب می‌کند، راجع به اهل کتاب کفر و راجع به مشرکین شرک است و این که این‌ها دانسته‌اند که پیغمبر بعدی آمده و این حقیقت را پوشانده‌اند، نامش را گذاشته کفر و این اطلاق شرک] به این دلیل است که همین بت‌ها را یواش یواش از شفعاء تبدیل می‌کنند به شرکاء «شَفَعَاءُ كُمُ الَّذِينَ رَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ»: شفعاء بودند، ولی یواش یواش بار پیدا کرد به مقام شرکاء.

فرعون اصلا حرف عجیبی نمی‌زده و کاملا آدمی منطقی بوده. در آیه ۲۹ سوره غافر داستان مؤمن آل فرعون را می‌گوید که او در آیه ۲۸ یک استدلالی می‌کند که به «استدلال پاسکال» معروف است، در واقع ریشه استدلال پاسکال در بیان این مؤمن آل فرعون است که به اسم خودشان زده‌اند و آن حاصل ضرب احتمالات است؛ یعنی مؤمن آل فرعون با قوم فرعون یک بحث احتمالاتی می‌کند که دقیقا این برهان خدانشناسی در برهان پاسکال هست و ما از این به بعد به نام «برهان مؤمن آل فرعون» از آن یاد می‌کنیم.

استدلال این است که: اگر او دروغ می‌گوید که ما چیزی از دست نداده‌ایم، ولی اگر راست بگوید چوب تو آستینمان می‌کنند! «وَإِنْ يَكُ كَادِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ» اگر اشتباه می‌گوید که دروغش گردن خودش و ما در قبول حرفش چیزی از دست نداده‌ایم «وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ»؛ و اگر بعضی از این حرف‌هایی که می‌گوید به ما بخورد، چه؟! فقط در این استدلال یک خلاء وجود دارد و آن این است که اگر دروغ می‌گوید و ما قبول کنیم، خیلی چیزها از دست داده‌ایم! یعنی اگر ما به راه خدا تن بدهیم و بعدش دروغ باشد، این همه عشق و حال را آخرش نکرده‌ایم که! در صورتی که تمام شواهد نشان می‌دهد حتی اعتقاد به

یک ماوراء موهوم، اعتقاد به اصول اخلاقی، زندگی دنیای آدم را هم بهتر می‌کند. و این مطلبی است که مدام قرآن بر آن پافشاری کرده که فرد چیزی از دست نمی‌دهد، ضمن این که چیزی به دست می‌آورد، ولو این که این فساد جنسی و آن خوردنی حرام پرهیز می‌کند، این ثواب دنیا و آخرت را می‌برد و آن کسی که از این چیزها پرهیز نمی‌کند «لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (توبه: ۵۵) است؛ این جا و آن جا دارد اذیت می‌شود. کسی که مؤمنانه زندگی می‌کند و نه حتی مؤمنانه، و فقط دارد این دستورات را گوش می‌کند، حتی اگر برود و ببیند آن دنیای وجود ندارد، همین دنیایش هم بهتر است.

یک بنده خدایی بود که هر کاری کرده بود! می‌گفت: «من دنبال معارف نمی‌رفتم چون می‌دانستم که اگر بیایم دنبال این معارف، این معارف به من مهار می‌زند. می‌دانستم که آخرش قرآن با من چنین کاری می‌کند، لذا من دور و بر معارف نمی‌رفتم». حالا که این آدم همه کارهای خلافت را کرده و هزار جور مشکل در زندگی و خانواده‌اش پیدا کرده، حالا با من این بحث را داشت که چرا این مشکلات به وجود آمده؟ گفتم: شما می‌خواهی هر کاری بکنی و نتیجه‌اش را هم نبینی! در همین دنیا نتیجه‌اش را می‌بینی «لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» است، حالا «یوم یقوم الاشهادش» بماند! یعنی تو می‌خواهی هر کاری بکنی و نتیجه‌اش را در این دنیا نبینی؟! این که کسی در این دنیا به این اعتقادات اعتقاد پیدا می‌کند و براساس آن عمل می‌کند، نه این که این نسخه پزشک را می‌بوسد و به چشمش می‌گذارد و در جیب می‌گذارد! بهترین آرامش را خدا نصیبش می‌کند و بهترین فرم از زندگی را دارد. او چه می‌خواهد؟ آیا رضایت از این حیات دنیا می‌خواهد؟ خدا او را حتی با خوردن یک استکان چای، با یک خرما تا عمق رضایت‌های بهشتی راضیه مرضیه فرو می‌برد. این مطلبی است که قابل پیگیری است؛ لذا خلاء این استدلال‌ها را او حل می‌کند، ولی کسی که مثلا مدام رفته در شهوت جنسی، یا خیلی خورد، یا حرام‌خواری کرد، دروغ گفت، غیبت کرد، فکر می‌کنید این آدم خیلی حال می‌کند؟! و آیا کسی که این کارها را نکرده خیلی چیزها از دست داده؟! به خیلی چیزها نرسیده؟! بهترین فرم از زندگی را در دنیا کسانی می‌کنند که اتفاقا تن به این راهها می‌دهند، ولو این که در آن دنیا برویم و ببینیم این اعتقادات خالی‌بندی بود!

آیه‌ی بعد: (مؤمن: ۲۹): «يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ»؛ همین مؤمن برمی‌گردد و می‌گوید: حالا که امروز شما ظاهرین شدید و اینقدر برجسته شدید و اینقدر رو هستید در زمین و دنیا به شما رو کرده «فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا» اگر باس خدا بیاید چه کسی می‌خواهد آن را بگرداند؟ «قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ»؛ فرعون گفت: من ارائه نمی‌دهم به شما مگر چیزی را که خودم می‌بینم؛ یعنی نظرات نظرات من است، نظرانی که می‌خواهد برای شما راه رشد بشود و شما با آن‌ها رشد بکنید تحت همین برنامه‌هایی است که من می‌دهم. «مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ»؛ ارائه نمی‌کنم به شما مگر چیزی که می‌بینم؛ یعنی دیدگاه‌هایم را دارم به شما می‌گویم. بیایید مجامع تشکیل بدهید، کنفرانس بگذارید، میتینگ بگذارید و راجع به مسائل اقتصادی - سیاسی بحث کنید، ما حاصل این‌ها در بیاید و بشود قانون اساسی و از این قانون اساسی مجلس و خبرگان تشکیل بشود. از روی آن، مصوبات مجلس را تنظیم کنید. مگر قانون اساسی فرانسه چه کار می‌کند؟ فلاسفه آن‌ها نشسته‌اند فکر کرده‌اند ب یک مبانی‌ای گذاشتند و روی آن قانون اساسی چیدند و براساس قانون اساسی پارلمان تشکیل شده، روابط سیاسی‌شان را دارند و فرعون دقیقاً دارد همین را می‌گوید! به خصوص با فرهنگی که فرعون با ملاء و مشاورینش در قرآن دارد. فرعون کسی بوده که خیلی هم مشاوره می‌کرده و یک آدم غد یک دنده هم نبوده که بگوید: من می‌گویم و غلط می‌کنید شما حرف بزنید! فرهنگی که از فرعون در قرآن برمی‌آید، این است که اتفاقاً خیلی اهل مشورت بوده و مثلاً چنین صحنه‌ای که عقلای قوم بنشینند فکر بکنند، یک پژوهشگاه در مجلس بگذارند، کمیته‌های تخصصی تشکیل بشود و نظراتشان را بیاورند مجلس و تصویب بشود. بههمین راحتی!

«قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ»؛ من با نظراتم دارم شما را به سبیل رشد هدایت می‌کنم. هیچ حالت استبدادی هم در آن وجود ندارد. کاملاً به سبک و سیاق و هم به اخلاق فرعون هم می‌خورد.

(سؤال) ج: این که می‌گوید: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرِّحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابِ» (مؤمن: ۳۶) برای مسخره کردن است. اولاً روایات باید در پرتو قرآن معنی بشود. نحوه برخورد با روایات خیلی مهم است.

باید پس از جمع‌بندی تمام محتوای قرآن در یک موضوع و بعد روایت بیاید ببینیم کدامش را قبول می‌کنیم؟ چون آنقدر در روایات دست و تأویل زیاد است که بسیاری روایات با سندهای خوب را باید کنار گذاشت! علامه همین کار را می‌کند. کارهای قهرمانانه تفسیر یعنی این! قهرمانی در تفسیر یعنی این‌که روایتی را با سند عالی بیاوری و بگویی به درد نمی‌خورد! و گاهی روایتی سند ندارد ولی مقبول می‌افتد. «علامه * وما ادريک علامه» علامه اول محتوا را جمع‌بندی می‌کند و بعد تازه روایت می‌آورد.

آنقدر دامنه روایات گل‌گشاد است که باید خوب به آن‌ها دقت کرد. یعنی چه که فرعون بالای برج برود و تیر بیندازد؟! یعنی تا آن موقع نتوانسته موسی خدای خودش را برای مردم جا بیندازد؟! اولی مهم این بحث است [که این نغمه‌ها از کجا کوک می‌شود. کوک شدن ساز این جور بحث‌های علمی اصلاً در یک جامعه‌ی دیگری است. یک جای دیگر کوک می‌شود و جای دیگر نواخته می‌شود. ما می‌خواهیم این‌ها را از محتوای قرآن بیرون بکشیم. چه کسانی این حرف‌ها را می‌زنند؟

طرح کلی شبهه این است که این شبهه در میان ملاء و مترف طرح می‌شود و به بدنه جامعه سرایت می‌کند. آن‌جا روی این شبهه کار می‌کنند، تئوریزه می‌کنند و بعد آن را به بدنه‌ی جامعه القاء می‌کنند و ما این را از قرآن در می‌آوریم.

صلوات!